



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُ قُلُوبُ اللَّهِ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُ فَإِنِّي تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ

الْعَالَمِينَ (۳۷)﴾

چند تا برهان در این سه آیه برای توحید ذکر شده است. حد اوسط برهان اول مسئله رزق و مالک سمع و بصر بودن و اخراج حی از میت و اخراج میت از حی و تدبیر امر بود که گذشت و آنها هم قبول داشتند لذا این به صبغه جدال احسن بازگو شد. زیرا مقدمات این قیاس هم معقول است و هم مقبول. و از آن جهت که مورد قبول آنهاست به صورت جدال احسن طرح شد. برهان دوم معقول محض است مورد قبول اینها نیست لذا به صورت جدال احسن نیست، همان برهان است. و آن مسئله مبدا و معاد بودن است. چون آنها مبدا بودن را قبول دارند ولی معاد بودن را قبول ندارند. لذا خدای سبحان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود تو در جواب بگو. مسئله سوم که آیه ۳۵ است جریان هدایت است. این هدایت مصداق بارزش هدایت انبیا و اولیا (علیهم السلام) است که مسئله نبوت را در بر دارد. اگر منظور از این هدایت اعم از تشریعی و تکوینی باشد انبیا (علیهم السلام) از آن جهت

که دارای نبوت و رسالتند مسئول هدایت تشریعیند. و از آن جهت که دارای ولایتند واسطه در فیض هدایت تکوینی و ایصال مطلوب. و آنها هیچ کدام از این دو امر را قبول ندارند. لذا مسئله هدایت را هم خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور شد که جواب بدهد. (قل هل من شركائكم من يهدي إلى الحق قل الله يهدي للحق)<sup>۱</sup> این که گفته شد آیه ۳۵ درباره نبوت است نه برای آنکه حجت برای نبوت است، حد وسطش نبوت است. آن کسی که پیغمبر می فرستد، مردم را هدایت می کند آیا بت های شما هستند یا الله چاره جز این نیست که بگویند الله. ولی آنها چون مسئله نبوت را قبول ندارند ساکتند. لذا پیغمبر مأمور می شود (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) که در پاسخ بگوید. بنابراین اگر گفته شد آیه ۳۵ ناظر به نبوت است نه یعنی برهان برای اثبات نبوت، بلکه با حد وسط قراردادن نبوت مسئله توحید اثبات می شود. چون همه این براهین، خواه به صورت جدال احسن ذکر بشود یا حکمت درباره توحید است.

مطلب دیگر این است که سیدنا الأستاذ (رضوان الله علیه) می فرماید منظور از این هدایت ایصال به مطلوب است. و ایصال به مطلوب هم بالأصله مال ذات اقدس اله است و بالتبع یا بالعرض مال اولیای الهی. که اولیای الهی معصومان مخصوصاً اهل بیت (علیهم الصلاة وعلیهم السلام). اینها گذشته از هدایت های تشریعی، هدایت های تکوینی هم دارند. یعنی ایصال به مطلوب دارند. باطن انسان ها، دل ها را قلوب را، آنها به مقصد می رسانند. اینها واسطه در فیضند. می فرماید منظور از این هدایت ایصال مطلوب است نه هدایت به معنی ارائه طریق. به دلیل اینکه ظاهر آیه تقابل بین هدایت به حق و عدم اهتدای بالذات است. که فرمود ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾ ظاهر آیه تقابل بین این دو امر است. یعنی يك موجود یا هادی به حق است یا مهتدی

بالغیر. این تقابل دو تا تلازم را می‌فهماند. تقابل بین هدایت به حق و بین اهتدای بالغیر. این تقابل دو تا ملازمه را می‌رساند. یکی اینکه آنکه هادی إلى الحق است مهتدی بالذات است: كل من كان هادياً إلى الحق فهو مهتدٍ بالذات. تلازم دیگر این است که: كل من كان مهتدياً بالغیر فهو غیر هادٍ إلى الحق. هر کس به وسیله دیگری هدایت می‌شود او هادی به حق نیست. پس يك مقابله از این آیه استفاده می‌شود بالصراحه و دوتا ملازمه که لازمه آن مقابله است. فهاهنا امورٌ ثلاثه. اول بیان تقابلی که بالصراحه از آیه استفاده می‌شود. دوم و سوم آن دوتا ملازمه‌ای است که لازمه این مقابله است. تقابلی که از آیه بالصراحه برمی‌آید این است که يك موجود یا هادی إلى الحق است یا مهتدی بالغیر. ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ﴾ 'أَيُّ لَا يَهْتَدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ أَيُّ لَا يَهْتَدِي إِلَّا بِالْغَيْرِ. پس صریح آیه یا به منزله صریح تقابل است بین هدایت به حق و اهتدای بالغیر. که اگر هدایت بالحق بود، اهتدای بالغیر نیست و اگر اهتدای بالغیر بود، هدایت به حق نیست. خب این معنا که مقابله مستفاد از آیه است دوتا ملازمه را به همراه دارد یکی اینکه هرکه هادی إلى الحق است مهتدی بالذات است و هر کی، دوم اینکه هر کی مهتدی بالغیر است هادی إلى الحق نیست. اصرار ایشان این است که این هدایت منظور هدایت به معنای ایصال به مطلوب است نه برای راهنمایی و ارائه طریق. چون راهنمایی و ارائه طریق از خیلی‌ها برمی‌آید. و سخنان بعضی از اهل تفسیر که گفتند به این که این آیه هم ربوبیت اصنام و اوثن را رد می‌کند هم ربوبیت ملائکه و قدیسین بشر را برای اینکه ملائکه و قدیسین بشر گرچه هادیان إلى الحق اند. چه اینکه قرآن فرمود ﴿جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ لکن مهتدی بالغیرند چون مهتدی بالغیرند رب نیستند. این را هم ایشان قبول نفرمودند برای اینکه فرمودند منظور از این هدایت ایصال به مطلوب است. این سخن از ناحیه سیاق آیه قابل تأمین است ولو از نظر

سباق آیه اثباتش آسان نیست. یعنی از خود آیه منسبق نیست، به ذهن نمی آید. که **إِلَّا وَلاَ بَدْ هِدَايَتٍ** به معنای ایصال به مطلوب است. بلکه اعم است از **ارائه طریق و ایصال به مطلوب**. لکن از سیاق یعنی در آیه اول حجت اولی، از رازقیت حد وسط استفاده شد، از **مالك سمع و بصر حد وسط** استفاده شد، از **إخراج حیّ من المیت** و **إخراج المیت من الحی** به عنوان حد وسط استفاده شد، از تدبیر امور به عنوان حد وسط استفاده شد، که همه این امور چهارگانه که در حجت اولی ذکر شدند امور تکوینی اند. در آیه دوم، حجت دوم سخن از مبدا و معاد است که آن هم کار تکوینیست.

سؤال: جواب: بله، حالا منظور آن است که اگر این آیه را ما از سباقش از تبادرش از درون آیه بخواهیم کمک بگیریم این هم تشریعی را شامل می شود، هم تکوینی را. ولی اگر بخواهیم از سیاق آیه یعنی از حجت اولی و حجت ثانیه آن چند امری که در حجت اولی ذکر شد، این **يك امری** هم که در حجت ثانیه ذکر شد کمک بگیریم این ناظر به کارهای تکوینیست و می شود هدایت به معنای ایصال به مطلوب که امر تکوینی است. لکن ایصال به مطلوب هم کار اولیاست چه اینکه اصرار شما یعنی سیدنا الأستاذ در المیزان، (رضوان الله علیه) در المیزان بر این است که اینکه ذات اقدس اله انبیا را به عنوان **﴿وجعلناهم أئمةً يهدون بأمرنا﴾**<sup>۱</sup> ستوده است ایشان اصرار دارند که منظور از این **﴿يهدون بأمرنا﴾** همان هدایت ملکوتی و ایصال به مطلوب است. چرا؟ برای اینکه امر در اصطلاح قرآن قسمت مهمش راجع به آن، همان کار ملکوتی است آنی که دارد **﴿إنّما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون﴾**<sup>۲</sup> **﴿إنّما قولنا لشيء إذا أردنا شيئاً أن نقول له كن فيكون﴾**<sup>۳</sup> ایشان می فرمایند به شهادت اینکه خداوند امر را به همان صیغه ملکوتی معنا کرده، نه ملکی. آن کارهایی که مربوط به **﴿كن فيكون﴾** است به عالم ملکوت است و باطن. وگرنه

۱ - سوره الانبیاء، آیه ۷۳.

۲ - سوره یس، آیه ۸۲.

۳ - سوره النحل، آیه ۴۰.

کاری که مربوط به عالم طبیعت است، به عالم ملک است، آن زمان دار است. مثل اینکه درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین فرمود ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۱</sup> یا در تأمین ارزاق مردم فرمود ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ این ﴿فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ را به اربعة فصول معنا می‌کنند یعنی ارزاق مردم در طی این فصول چهارگانه تأمین می‌شود که زمستان کار خودش را می‌کند، تابستان کار خودش را می‌کند، بهار و پاییز هم کار خودشان را می‌کنند، ارزاق مردم تأمین می‌شود. که ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۲</sup> یعنی فی اربعة فصول. پس کارهای ملکی خدا از باب ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾<sup>۳</sup> ﴿يَقْدَرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ﴾<sup>۴</sup> و امثال ذلك است که با این ایلاج لیل و نهار فصول چهارگانه را تنظیم می‌کند، سال و ماه می‌آورد و ارزاق را در فصول چهارگانه تأمین می‌کند که اینها کار زماندار است. اما آنچه که به ملکوت و باطن برمی‌گردد که منزّه از زمان است با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ حل می‌شود فرمود ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ پس امر در فرهنگ قرآن در این بخش مهم به آن ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ وابسته است یعنی به باطن وابسته است، یعنی به ملکوت وابسته است. لذا اینکه فرمود ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾<sup>۵</sup> یعنی ایصال به مطلوب. آن که در باطن انسان‌ها اثر می‌کند و گرایش می‌دهد و دل‌ها را هدایت می‌کند و شوق ایجاد می‌کند خداست بالأصالة و اولیای الهی هستند بالتَّبَع. خب اگر نظر شریف شما این است که امر در فرهنگ قرآن قسمت مهمش ناظر به آن امر ملکوت است و ائمه (علیهم‌السلام) از ادوار گذشته تا ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) اینها هادیان به امرند. انبیا هم ائمه‌ای هستند که هادیان به امرند. پس کار دل‌ها و ارائه، ایصال به مطلوب و کارهای ملکوتی هم به دست اینهاست. قهراً اگر نبوت و رسالت که کار تشریعیست مشمول این آیه

۱ - سوره یونس، آیه ۳.

۲ - سوره فصلت، آیه ۱۰.

۳ - سوره الحج، آیه ۶۱.

۴ - سوره المزمل، آیه ۲۰.

۵ - سوره الانبیاء، آیه ۷۳.

نباشد ولایت یقیناً مشمول این کار هست منتها حالا او را با يك بيان دیگری با کمک گرفتن از جوابی که به آیه  
 سورة قصص می دهند، آن حل می شود که عرض می کنیم. از آیه برمی آید که کسی که هادی به حق است مهتدی به  
 غیر نیست. کسی که مهتدی به غیر است هادی به حق نیست. کسی که هادی به حق است باید مهتدی بالذات  
 باشد. و کسی که مهتدی بالذات نیست هادی به حق نیست. منتها اینکه ائمه (علیهم السلام) در طی روایات قابل  
 اعتنا و اعتمادی به همین آیه تمسك کردند برای اثبات امامت و ولایت از این باب است که بین ما و بین ذات اقدس  
 اله در هدایت ما واسطه نیست که ما به وسیله کسی هدایت را از خدا دریافت بکنیم. ما بلاواسطه مهتدی هستیم  
 چون بلاواسطه مهتدی هستیم می توانند هدایت دیگران به عهده بگیرند. چون این کسی که بلاواسطه به مقصد  
 رسیده است می تواند دست دیگری را بگیرد و آنها را به مقصد برساند. خب، ولی اگر چنانچه ما این هدایت را  
 توسعه بدهیم طوری که اعم از تشریع و تکوین باشد یعنی هم نبوت و رسالت داخل باشد و هم ولایت داخل باشد  
 شاید محذوری نداشته باشد و به جامعیتش هم اعتنایی بشود. خب فرمود ﴿هل من شركائکم من یهدی إلى الحق  
 قل الله یهدی للحق أفمن یهدی إلى الحق أحق أن یتبع أمّن لا یهدی إلاّ أن یهدی فما لکم کیف تحکمون﴾<sup>۱</sup> معنای  
 ایصال به مطلوب آن است که این قلب را که رهبری کارها را به عهده می گیرد او پیشاپیش سوق بدهد و در انسان  
 گرایش ایجاد بکند و میل ایجاد بکند و انسان برابر آن جذبه و کشش درونی حرکت بکند. همانطوری که عده ای  
 تحت ولایت شیطانند اینها متحرك بالهوسند شیطان ﴿الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس﴾<sup>۲</sup> چه آن  
 شیطان جنّی باشد، چه انسی باشد و سوسه ایجاد می کند، رغبت ایجاد می کند، هوس را سلطان قرار می دهد، بعضی ها

۱ - سورة یونس، آیه ۳۵.

۲ - سورة الناس، آیات ۶ و ۵.

متحرک بالهوسند. که ﴿أفكلما جائكم رسول بما لاتهوى أنفسكم استكبرتم﴾<sup>۱</sup> همانطوری که اینها متحرک بالهوسند يك عدّه هم متحرک بالقلب والعقلند. و قائد اینها اولیای الهیست. این قاده امم تنها مال آن وقتی نیست که اینها حکومت ظاهری دارند. اینها همیشه قاده الأممند اینها قائدند ولو «قاما أو قعدا» اینکه درباره الحسن والحسين ﴿عليهما السلام﴾ آمده است اینها امامان «قاما أو قعدا»<sup>۲</sup>. بعد در زیارت جامعه به این ذوات مقدس عرض می‌کنیم شما قاده امم هستید قاعدید راهنمایید پیشاپیش حرکت می‌کنید اینها را به دنبال خود می‌برید تنها قیادت و رهبری ظاهری نیست آن وقتی که اینها در زندان هستند قائد الامم هستند. برای اینکه اینها در باطن اثر می‌گذارند، در دل‌ها اثر می‌گذارند، شوق و کشش ایجاد می‌کنند و انسان هم برابر آن شوق و کشش حرکت می‌کند. این هدایت‌های ضروری را می‌شود پذیرفت چه اینکه تا بهشت هم همینطور است. در برابر شیطان که شیطان ﴿کتب علیه أنه من تولاه فأنه يضله و يهديه إلى عذاب السعير﴾<sup>۳</sup> این دیگر هدایت تشریعی و امثال ذلك که ندارد که با همان وسوسه این کار را می‌کند. در قبال وسوسه، الهام فرشته‌هاست، گرایش فرشته‌هاست، آن شرح صدر فرشته‌هاست که در دل‌ها پدید می‌آید. خب انسان گاهی با وسوسه گمراه می‌شود، گاهی با الهام و شرح صدر هدایت می‌شود. این الهام و شرح صدر به وسیله انبیا و اولیا و فرشتگان است. آن وسوسه به وسیله جنّ، شیطان جنّی و انس‌یست. پس بنابراین اینها قائد امم هستند به هر معنا. هدایت درونی هم دارند ﴿و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا﴾<sup>۴</sup> شامل همه این بخش‌ها خواهد شد و اما آنچه که در سوره مبارکه قصص هدایت نفی شده است این ناظر به آن هدایت بالأصاله است. آیه ۵۶ سوره مبارکه قصص این است که ﴿إنك لاتهدى من أحببت ولكن الله يهدي

۱ - سوره البقره، آیه ۸۷.

۲ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱.

۳ - سوره الحج، آیه ۴.

۴ - سوره الانبیاء، آیه ۷۳.

من یشاء و هو أعلم بالمهتدين ﴿تو هرکه را بخواهی هدایت نمی کنی لکن ذات اقدس اله هدایت می کند﴾ ﴿و هو أعلم بالمهتدين﴾<sup>۱</sup> اینکه هدایت نمی کند منظور هدایت تشریعی نیست. چون پیغمبر شاید خیلی ها را، هر کس در محضرش بود یا نامه حضرت به او رسید هدایت کرد. یعنی راهنمایی کرد. اما منظور از این هدایت نفی شده هدایت ایصال به مطلوب است. فرمود تو به مقصد نمی رسانی لکن خداوند هرکه را که بخواهد به مقصد می رساند. آن هدایت، هدایت تشریعی نیست چون هدایت تشریعی ﴿هدی للناس﴾<sup>۲</sup> است. همه را خداوند خواسته است هدایت کند. دیگر ﴿من یشاء﴾ نخواهد بود. پس به دو قرینه منظور از این هدایت، هدایت ایصال به مطلوب است نه ارائه طریق. یکی اینکه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است که ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ منظور این که تشریعی نیست برای اینکه پیغمبر همه را هدایت کرده، راهنمایی کرده ﴿مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكَ﴾<sup>۳</sup> شده ﴿لِيَهْلِكَ مِنْ هَلَكٍ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مِنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾<sup>۴</sup> شده، خیلی ها را هدایت کرده یعنی راهنمایی کرده، احتجاج کرده، استدلال کرده، حالا بعضی ها قبول کردند بعضی ها قبول نکردند. پس این هدایت نفی شده معلوم می شود تشریعی نیست و ایصال به مطلوب است. چه اینکه درباره خود ذات اقدس اله فرمود ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۵</sup> هرکه را خدا بخواهد هدایت می کند. این دیگر هدایت تکوینی و ایصال به مطلوب است. و گرنه هدایت تشریعی را که خدا فرمود ما این قرآن را نازل کردیم ﴿هدی للناس﴾<sup>۶</sup> ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾<sup>۷</sup> ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ

۱ - سوره القصص، آیه ۵۶.

۲ - سوره البقره، آیه ۱۸۵.

۳ - سوره الأعراف، آیه ۱۶۴.

۴ - سوره الانفال، آیه ۴۲.

۵ - سوره القصص، آیه ۵۶.

۶ - سوره البقره، آیه ۱۸۵.

۷ - سور المدثر، آیه ۳۶.



نذیراً<sup>۱</sup> پس هیچ کسی نیست که از فکر و اندیشه برخوردار باشد و خدای سبحان او را هدایت نکرده باشد. می ماند هدایت ایصال به مطلوب و تکوینی. آن را فرمود هر که را خدا بخواهد هدایت می کند مستحضرید که مشیئت الهی حکیمانه است. به قدری مشیئت خدا حکیمانه است که در بحث های قبلی يك بیانی از وجود مبارك امام سجّاد در صحیفه سجّادیه است که حکمت خدا با هیچ وسیله تغییر پذیر نیست. گرچه خدا به ما فرمود ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۲</sup> ولی انسان اگر بخواهد متوسّل بشود به عبادات یا به ولایت یا به امثال ذلك که خداوند کاری را برخلاف حکمت انجام بدهد هرگز نخواهد کرد. در آن دعای صحیفه سجّادیه هست که «یا من لا تبدل حکمته الوسائل»<sup>۳</sup> ای خدایی که هیچ وسیله ای حکمت او را تغییر نمی دهد. انسان حالا متوسل بشود به نماز یا ولایت اهل بیت (علیهم السلام) یا امور دیگر که خدا يك کار غیر حکیمانه بکند اینچنین نیست. گاهی انسان متوسل می شود، نذر می کند، روزه مستحبی می گیرد، نمازهای مستحبی می خواند که فلان مقصد، کار انجام بشود و انجام نمی شود برای اینکه انسان از حکمت آن کار که با خبر نیست ﴿عَسَى أَنْ تَحْبُوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾<sup>۴</sup> انسان چه می داند این کار مصلحت است یا مصلحت نیست. انسان بخواهد متوسل بشود که خدا کار غیر حکیمانه بکند اینچنین نیست «یا من لا تبدل حکمته الوسائل» بنابراین خدای سبحان مشیئتش حکیمانه است. اینکه فرمود ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ حتماً بر اساس حکمت است. نمونه حکمتش هم همان است که در سوره مبارکه نور آمده، در سوره تغابن آمده، در سوره نور فرمود ﴿إِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾<sup>۵</sup> در تغابن فرمود ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾<sup>۶</sup> خب این

۱ - سوره الفرقان، آیه ۱.

۲ - سوره المائدة، آیه ۳۵.

۳ - الصحیفه، ص ۶۸.

۴ - سوره البقره، آیه ۲۱۶.

۵ - سوره النور، آیه ۵۴.

۶ - سوره التغابن، آیه ۱۱.

هدایت‌ها معلوم می‌شود ایصال به مطلوب است و گرنه این یا (سابقه دور است یا ضرورت به شرط محمول است) فرمود اگر خدا را اطاعت کردید هدایت می‌شوید. خب این هدایت تشریعی که نیست چون اگر کسی هدایت نشود، متشرع نشود، خدا و قیامت و دین را قبول نداشته باشد که اطاعت نمی‌کند. اینکه فرمود اگر اطاعت کردید هدایت می‌شوید. یعنی اگر هدایت تشریعی به شما رسیده و شما پذیرفتید و راه افتادید بقیه راه را ما به شما کمک می‌کنیم که شما را به مقصد برسانیم. ﴿مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾<sup>۱</sup> این معلوم می‌شود اگر کسی اهل ایمان بود از آن به بعد کارش برایش آسان می‌شود. یعنی با يك علاقه‌ای با يك محبتی راه را طی می‌کند. مشکلات را خدا برطرف می‌کند. گرایش‌ها را بیشتر می‌کند. که به آسانی این راه را طی بکند. ﴿فَسَنِيسِرُهُ لِلْيَسْرِ﴾<sup>۲</sup> ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيسِرُهُ لِلْيَسْرِ﴾<sup>۲</sup> ما او را برای کارهای خیر، خصلت‌های خیر آسان قرار می‌دهیم. این به آسانی تصمیم می‌گیرد که کارهای خیر انجام بدهد و موفق هم می‌شود. همانطوری که در گناه‌ها به ما گفتند هیچ گناهی كوچك نیست. شما نگاه نکنید چه گناهی را مرتکب می‌شوید. گناه، نگاه کنید که حرف چه کسی را زیر پا می‌گذارید. دارید چه کسی را گناه می‌کنید. در اطاعت‌ها و تصمیم‌ها و کارهای خیر هم همینطور است. نباید ما کار را نگاه کنیم بگوییم این کار خیلی عظیم است. بله نسبت به ما خیلی عظیم است. ولی باید صاحب کار را و آن قدرت اصلی را ببینیم. ببینیم که کار را کی به عهده می‌گیرد. کی دارد می‌کند. قدرت دست کیست. خب نسبت به او می‌شود آسان. اگر کسی اینچنین باشد که در مقام کار فقط خودش را ببیند بگوید این کار سخت است، دشوار است، ما که موفق نمی‌شویم یا شروع نمی‌کند یا اگر شروع کرد اوائل امر رها می‌کند. اما اگر صاحب کار اصلی را ببیند می‌گوید ما که ابزار جزئی هستیم و گوشه‌ای از ابزار به عهده ماست بقیه، قسمت مهمش که به دست اوست.

۱ - سوره التغابن، آیه ۱۱.

۲ - سوره الليل، آیات ۷ تا ۵.

کارها هم که ﴿إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾<sup>۱</sup> نسبت به او که سخت نیست. این که انسان می شود همام. امام را همام می گویند چون با همت بلند است. اولیای الهی هم مردان همام هستند. صاحب همت هستند. با اهتمام هستند کار را با اهمیت که از ناحیه ذات اقدس اله است تلقی می کنند و موفق هم می شوند. فرمود ﴿فَسَنِيْرُهُ لِّلْيسْرِ﴾<sup>۲</sup> ما چنین مردی را و چنین فردی را، برای خصلت های خوب آسان قرار می دهیم. خب اینجا که ذات اقدس اله در آیه ۵۶ سوره قصص به پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۳</sup> این به دو قرینه ای که در خود این آیه است این هدایت به معنای ارائه طریق نیست، ایصال به مطلوب است. و ایصال مطلوبش هم حکیمانه است. مال کسی است که يك مقدار راه را برود ﴿وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۴</sup> او می داند که به کی بدهد به کی ندهد. خیلی ها هستند که به همان مقداری که رفتند همان مقدار بعد متوقف می شوند. بقیه را دیگر توفیق پیدا نمی کنند. چون اگر توفیق پیدا بکنند يك وبالی است برای اینها. قدرت نگهداری را ندارند و به جای اینکه خدای سبحان را ببینند خودشان را می بینند آن وقت دم از ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾<sup>۴</sup> می زنند و مشکل پیش می آید. و اما يك عده ای نه، این ظرفیت را دارند خدا ﴿أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ است. خب

سؤال: جواب: این مشمول این است دیگر، چون وقتی کسی قائل به ولایت تکوینی هست در حقیقت واسطه ای بین او و بین ذات اقدس اله نیست. از راه دیگری کمک نمی گیرد. اینها همه نگاران غیر مکتب رفته اند. اگر وجود مبارك پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مکتب رفته این همه علم را به دیگران آموخت. سایر ائمه هم همینطور هستند. اینها مکتب کسی که رفته اند البته از محضر پیغمبر (عليهم الصلاة وعليهم السلام) استفاده کردند که همه نور

۱ - سوره الحج، آیه ۷.

۲ - سوره القصص، آیه ۵۶.

۳ - سوره القصص، آیه ۵۶.

۴ - سوره الأعراف، آیه ۱۲.

واحد هستند. بنابراین اگر کسی قائل به ولایت تکوینی باشد کما هو الحق، مشمول این آیه است. اینها مهدی بلاواسطه هستند. از ذات اقدس اله کمک می‌گیرند. اینها هادیانِ اِلِی الحق هستند. چون حرف اینها همان برای اینکه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۱</sup> است از خود که نمی‌گویند. اگر ذات اقدس اله هدایت بکند به وسیلهٔ سَنَّت اینها هدایت می‌کند دیگر. خب

مطلب دیگر این است که ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا﴾ انسان پیرو مظنون است نه ظن. منتها اسناد پیروی به ظن برای آن است که ظن دلیل است. انسان آن مظنون را عمل می‌کند. منتها با راهنمایی ظن چون کمک می‌کند فرمود ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾<sup>۲</sup> این کلمه «اغناء» هم با «عن» متعدی می‌شود هم با «من». معنای تعدی یعنی صله گرفتن. هم صله او مفعول مع الواسطه او، مفعول واسطه او هم من الحق است هم عن الحق. من الشيء است هم عن الشيء. من الحق، من الشيء که با «من» استعمال شده باشد نظیر این آیه و امثال این آیه که ﴿لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ با «عن» صله بگیرد نظیر ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ﴾<sup>۳</sup> به هر دو چیز می‌شود منتها در هر جایی البته این عنایت خاص خودش را دارد. اینطور نیست که اینها مرادف محض باشند. خب پس این احتجاج‌ها برای توحید است لکن حد وسط در آیه ۳۵ مسئله هدایت است که بارزترینش نبوت است، رسالت است و ولایت. که آنها هیچ کدام از این امور را نمی‌پذیرند. حالا اگر مطالب دیگری مربوط به اشکالات این بحث باشد ممکن است در نوبتی دیگر ذکر بشود. بعد می‌رسند به دنبالهٔ مسئله هدایت و هدایت قرآن کریم. فرمود ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ

۱ - سوره النجم، آیات ۴ و ۳.

۲ - سوره یونس، آیه ۳۶.

۳ - سوره الحاقه، آیات ۲۹ و ۲۸.

من رب العالمین<sup>۱</sup> حالا مسئله وحی و نبوت و اینها می‌رسد. بعد از اثبات جریان توحید به مسئله نبوت می‌رسد. می‌فرماید شما می‌گویید به این که این کتاب، این قرآن کریم افتراست. یعنی معاذالله پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خودش یا از دیگران مایه گرفته این کتاب را ساخته، به شما ارائه کرده گفته کتاب الله است. شما باید از درون بررسی کنید این کتاب، کتاب جعلی نیست. کتابی نیست که کسی بتواند فریه ببندد به او. ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ کارهای دیگر، مگر کسی می‌تواند آسمان خلق بکند، زمین خلق بکند، بعد بگوید خدا خلق کرده. کار خودش را به خدا نسبت بدهد، اینچنین نیست. این کارها فقط مخصوص ذات اقدس اله است. فرمود این کتاب، کتاب فریه بردار نیست. یعنی کسی غیر از خدا این کتاب را تدوین بکند بعد به خدا اسناد بدهد، اینچنین نیست. می‌گویید نه خب شما ﴿فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾<sup>۲</sup> و این طبع این کتاب فریه بردار نیست. جعل پذیر نیست وقتی جعل پذیر نشد خودش بهترین دلیل است برای اینکه کلام الله است. تردید دارید جن و انس جمع بشوید يك سوره‌ای مثل این بیاورید. طبع این کتاب، طرز این کتاب، جوهر این کتاب آبی از جعل و افترا است. به عنوان ﴿مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ﴾ که نفی استمراری است اصلاً این سنخ. سنخ جعلی نمی‌تواند باشد ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ تردید هم دارید باید تحدی بکنید ﴿وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۳</sup> آنچه قبل از این کتاب آمده به نام انجیل مسیح (سلام الله علیه)، تورات موسی (سلام الله علیه) مربوط به عهدین بالآخره کتاب‌هایی که قبل از قرآن کریم بود معارفشان را احیا می‌کند، تصدیق می‌کند. البته منهاج و شریعتش با آن فرق می‌کند. که ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾<sup>۴</sup> ولی خطوط کلیش را تصدیق

۱ - سوره یونس، آیه ۳۷.

۲ - سوره البقره، آیه ۲۳.

۳ - سوره یونس، آیه ۳۷.

۴ - سوره المائده، آیه ۴۸.

می‌کند. بنابراین نسبت به اهل کتاب می‌شود جدال احسن. یعنی هم مبادی‌اش معقول است، هم مقبول. نسبت به مشرکان می‌شود حکمت. یعنی برهان محض. چون آنها جدال، کتاب اهل، کتاب را هم قبول نداشتند. نسبت به اهل کتاب جدال است یعنی هم مقدمات معقول دارد هم مقبول. معقول دارد می‌فرماید به این‌که این کار، کار بشر نیست نشانه‌اش تعدی است که همه شما درس خوانده‌ها، این‌که یک نفر است و درس نخوانده. شما همه درس خوانده‌هایتان را جمع کنید. هم همه‌تان بیایید، هم درس خوانده‌هایتان باشند. خب یک نفر درس نخوانده عبدی را که این امی است یک همه کتابی آورده، شما همه درس خوانده‌هایتان با هم جمع بشوید یک همه کتابی بیاورید. یا یک سوره مثل این بیاورید. اینکه نمی‌توانید معلوم می‌شود کتاب جعلی نیست. نسبت به مشرکان حکمت محض است. نسبت به اهل کتاب گذشته از اینکه حکمت است یعنی مبادی معقول دارد، مقبول هم دارد، مبادی مقبول دارد. می‌فرماید این حرف‌هایش که همان حرف‌هایی است که در کتاب‌های شما است. خطوط کلی شما است. در کتاب‌های شما هم که بشارت دادند به یک همه مطلبی. خب چرا قبول نمی‌کنید؟ شما که عهدین را قبول دارید خطوط کلی عهدین را قبول دارید. این هم که تصدیق همان کتاب است. آن کتاب هم که تبشیر همین کتاب است. خب باید قبول کنید دیگر. اگر کتاب شما مبشر چنین کتابی است که ﴿يعرفونه كما يعرفون أبناءهم﴾<sup>۱</sup> شما وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌شناسید همانطوری که اعضای خانوادگی‌تان را می‌شناسید. اینقدر به طور شفاف خصوصیاتش در کتاب‌های شما وارد شده. پس شما می‌شناسید، در کتاب‌هایتان بشارت داده شده و این کتاب هم همان حرف‌های شما را ﴿مصدقاً لما بین یدیه﴾<sup>۲</sup> تصدیق دارد. پس از طرف لاحق تصدیق است، از طرف سابق تبشیر است، علامت‌هایش هم که هست، شما علامت‌هایش را هم که می‌دانید. پس نسبت به اهل کتاب می‌شود جدال

۱ - سوره البقره، آیه ۱۴۶.

۲ - سوره البقره، آیه ۹۷.

احسن. یعنی مبادی‌اش هم معقول است و هم مقبول. نسبت به مشرکان حجاز می‌شود حکمت. برای اینکه آنها

دیگر از این مبادی مقبول کمک نگرفتند ﴿وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»